

طریقت برای خود برگزیدند. از این رو، مرز صوفی و عارف از تشیع جدا است زیرا صوفیه و عرفا ادعا می کردند اسرار الهی بر آنها مکشوف است و به حقایق قرآن رسیده اند و دیگر نیازی به روایت سنت و مراجع به اهل بیت عصمت ندارند.

در اواسط قرن سیزدهم هجری بود که کوشیدند ظواهر دین را با افکار خود یکنواخت عرضه کنند و اندیشه های خود را با ظواهر دین تطبیق دهند و از اواسط قرن سیزدهم هجری به بعد، این تلبیس و تدلیس بقدری پیش رفت که امر بر بسیاری از مردم مشتبه شد.

پس از این مطلب، به یک سلسله از اشکالات منطقی می پردازند که این اشکالات در طئی بحشهای گذشته پاسخ داده شد.

پاسخ اشکال هشتم:

قبل از هر چیز، یک بحث تاریخی داریم و آن این است که چه وقت طرز تفکر فلسفی بین مسلمانان رایج شد؛ که مترجم استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی «ره» در پایان بررسی اشکالهای یازده گانه مورد بحث قرار می دهند. ولی اکنون به اموری که در این اشکال هشتم بود می پردازیم:

مرز فلسفه و کلام:

اولین مطلب این بود که متکلمین برای اینکه بین فلسفه و دین الفتی برقرار کنند، ناچار از اصول فلسفی با ره آورد دین، به صورت تلفیقی و التقاطی بهره ای گرفته و استفاده ای کردند!



آیت الله جواد آملی

مرز فلسفه و کلام

اشکال هشتم:

گفته اند: روش پیشینیان بزرگوار و سلف صالح ما مخالف با روش فلسفه و عرفان بوده است. آنان هم علماً و هم عملاً با فلسفه و عرفان مخالفت می کردند. سلف صالح با استمداد از کتاب و سنت، از اصول عقلی و منطقی بقی نیاز بودند. در هر صورت صحابه صدر اول بر این منوال بودند تا اینکه در عصر خلفا، فلسفه از یونان به عربی ترجمه و به کشورهای اسلامی منتقل شد و پس از آن متکلمین مسلمان بر آن شدند که مسائل فلسفی را با دین تطبیق بدهند و بر دین تحمیل کنند لذا ناچار شدند از آن اصولی که از یونان و غیر یونان آمده بود استمداد کنند و همین امر باعث انشعاب گروهی بزرگ از مسلمانان به دو فرقه «اشاعره و معتزله» شد که عده ای از معتزله نیز خود را در شریعت، شریک دیگران نمی دانستند و لذا راه جدیدی بنام



باسخ قسمت دوم از اشکال هشتم:

اشکال کنندگان گفتند به اینکه «فلسفه» مخالف با دین است گر چه گاهی با دین وفق دهد ولی «کلام» علمی است موافق با دین! این به آن معنی نیست که اگر در فلسفه مطلقاً حق بود پذیرفته نشود چون از دین است و اگر مطلقاً باطل بود پذیرفته شود چون از دین نیست، بلکه فلسفه راهی است که انسان آن راه را طی می کند تا به پایانش برسد، نه اینکه دو طرف راه، یک چوب بستی باشد که انسان طوری حرکت کند که از این دو محور بگذرد.

این که گفته می شود، فلسفه غیر از کلام است نه به این معنی است که فلسفه کاری با دین ندارد بلکه کلام مطابق بادین است!

در علم کلام وقتی استدلال می شود، قیاس تشکیل می دهند، و با مقدمات پیش ساخته ای که از دین می گیرند، در همان مدار بسته بحث می کنند ولی فلسفه، مقدمات و ابزار فکر را خودش می سازد آنگاه در مسیری که خودش تعیین کرده حرکت می کند. بنابراین، اگر کسی در اصول پیش ساخته ای که خودش قبول دارد، استدلال کند، بدون شک مخالف در نمی آید ولی اگر خواست خود آن اصول را اثبات کند مثلاً اصل حجیت وحی، اصل ضرورت وحی، اصل حجیت کتاب و... را اثبات کند باید از راه فلسفه وارد شود. فرق بین معجزه و علوم غریبه را اگر بخواهد بداند راهی به جز فلسفه ندارد زیرا اگر بخواهد از آیه و روایت استدلال کند، در حالی که مسئله وحی و امامت ثابت نشده است،

اصل مبدأ و اصل وحی و رسالت و اصل اعجاز و اصل حجیت کتاب و مانند آن، درباره این بحث می شود که آیا شفاعت حق است یا نه؟ امام باید معصوم باشد یا نه؟ توبه نقشی در زندگی انسان دارد یا نه؟ و... و در اثناء بحث، اگر از آیه استدلال شد، طرف مقابل یا باید بپذیرد و یا اینکه با آیه دیگری استدلال طرف مقابل را رد کند زیرا قرآن مورد پذیرش هر دو طرف می باشد یا اینکه به سخن حضرت رسول «ص» که از اصول مسلمة هر دو طرف هست، استدلال می شود تا اینکه یک مطلب مجهول در محدوده و دایره دین، معلوم شود. و این شبیه است به همان کاری که فقیه می کند با این فرق که فقه تنها در مسائل عملی بحث می کند ولی کلام پیرامون مسائل اعتقادی و گاهی در باره بخشی از امور که به مسائل عملی بی ارتباط نیست، بحث می کند. ولی این اصول و تزیینات را کجا باید اثبات کرد و کجا باید این مقدمات مسلمة تثبیت شود؛ این دیگر از عهده کلام بر نمی آید.

ما نمی خواهیم ثابت کنیم که آیه در جهان خدائی وجود دارد یا نه؟ و اگر مبدئی هست یکی است یا بیشتر؟ در اینجا دیگر یک محدوده خاص و یک بحث مدار بسته نداریم که طبق آیات و سنت استدلال کنیم! در اینجا اصول مسلمة ای که مورد پذیرش طرفین باشد وجود ندارد. اینجا نیاز به فلسفه برای استدلال و بحث داریم. بنابراین، علم کلام به علوم نقلی شبیه تر است از علوم عقلی.

اولاً: فلسفه و کلام با هم تفاوت بسیار دارند. چگونه بحثهای فلسفی می تواند راهگشای اهل کلام باشد در صورتی که بحث در کلام، اعم از حقیقی و اعتباری است ولی در فلسفه جز بحث حقیقی، بحث دیگری نیست.

ثانیاً: در کلام از اصول مسلمة استمداد می شود و در فلسفه از علوم متعارفه استدلال می شود.

برای توضیح بیشتر در این دو تفاوت، توجه فرمائید:

کلام نه تنها یک جهان بینی است بلکه در کلام برخی مسائل ایدئولوژی نیز بحث می شود مثلاً از توبه، حبص اعمال، شفاعت، عصمت، رزق و امثال ذلک بحث به میان می آید که بسیاری از اینها جزو مسائل ایدئولوژی و حکمت عملی است. ولی بحثی که مربوط به حکمت عملی است هیچگاه در فلسفه راه ندارد و مطرح نمی شود. فلسفه فقط می گوید: موجود یا حقیقی است و یا اعتباری، آنگاه موجود اعتباری را به کسی که پیرامون حکمت عملی بحث می کند می دهند لذا در فلسفه صحبت از حبص اعمال، ثواب اعمال، شفاعت و امثال اینها نیست.

اما فرق دوم که فرق اساسی است این است که «کلام» به یک علم منقول شبیه تر است تا معقول زیرا در کلام از اصولی استمداد می شود که نزد هر دو طرف بحث قابل قبول و از مسلمات است، یعنی آنگاه که هر دو طرف بسیاری از اصول را قبول کردند، روی آن اصول مسلمة استدلال برای اثبات یا نفی یک مطلب می کنند؛ مثلاً پس از پذیرفتن



مرز فلسفه و کلام

استدلالش بی معنی است.

نتیجه گیری

از این بحث، نتیجه می گیریم که:

- ۱- در فلسفه جز مسائل حقیقی، چیز دیگری مطرح نمی شود ولی در کلام، مسائل حقیقی و اعتقادی بحث می شود.
- ۲- کلام، بحث در یک مدار بسته است و فلسفه بحثی است آزاد.
- ۳- در استدلالهائی که حکیم می کند از مبادی و علوم متعارفه استمداد می کند ولی ادله ای که متکلم اقامه می نماید از اصول مسلمه نزد طرفین بحث، مدد می گیرد.
- ۴- آنچه در کلام است جدل^۱ است و آنچه در فلسفه است، برهان.

امامان و استدلالهای فلسفی:

بهترین نمونه برای اثبات اینکه امامان، با مسائل عقلی و فلسفی، اصول اولیه را به اثبات می رسانند، احتجاجات آن بزرگواران است. کتاب شریف «احتجاج طبرسی» را ملاحظه کنید، می بینید وقتی یک نفر مانند جاثلیق یا دیگر علمای یهود و نصاری می آمدند، ائمه از طریق علم کلام با آنان بحث می کردند یعنی چون آنها خدا، وحی،

نبوت عامه و آن کتاب آسمانی خاص (تورات یا انجیل) را قبول داشتند، ائمه با همان کتابهای آسمانی بحث می کردند ولی آن هنگام که ابن ابی العوجاء یا دیگر ملحدین می آمدند، بحث از کتاب و سنت و تورات و انجیل دیگر معنی نداشت. امام صادق (ع) برای بحث پیرامون مسائل خداشناسی با ابن ابی العوجاء از راه براهین عقلی وارد می شوند و با توضیح در باره حدوث و قدم، امکان وجوب و مانعند آن، وجود صانع را اثبات می کنند. تا آنجا که وقتی از ابن ابی العوجاء می پرسند: این مرد را چگونه یافتی؟ پاسخ می دهد:

من خیال می کردم، او یک دانشمند معمولی است! شعرا مرا به یک اختر فروزان گرفتار کردید که هیچ راهی برای فرار نداشتم. این مرد پسر کسی است که سر همه اینها را تراشیده^۲ است.

بنا بر این، آنچه شان نیست که اگر کسی بحث آزاد کنند به مبدء و معاد نمی رسد و لذا باید در یک مدار بسته و روی اصول مدوّن شده از پیش ساخته بحث کنند!! از آن گذشته، کسی که نمی داند چرا در جهان خدائی هست؟ چرا وحی ضرورت دارد؟ فرق بین اعجاز و علوم غریبه چیست؟ رابطه اعجاز با صدق دعوی رسالت چیست؟ چرا هر کس معجزه داشت پیامبر است؟ و امثال اینها را نداند، هر چه تحقیق کند، تحقیق رو بنائی است برای آن زیر بنای تقلیدی! زیر بنای تحقیقی لازم است. «اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به» زیر بنای تحقیقی است. البته برای مردم عوام - همانگونه که در بحث گذشته معلوم شد - ایمان اجمالی و شناخت اجمالی کافی

است اما آن کسی که فرشتگان بالهای خود را برای او می گسترانند، به این ایمان اجمالی اکتفا نمی کند بلکه در پی درک حقایق است. آن همه روایاتی که در اوائل کتاب احتجاج آمده است که: «ثغور دین را حفظ کنید»، «مرز بانان اسلام باشید» حفظ ثغور دین با شناخت اجمالی ممکن نیست! کسی که می خواهد پاسدار اسلام باشد نمی تواند از وسط دین شروع کند، بلکه باید در آغاز معرفه الله را به اثبات برساند. آیا ممکن است شناخت خداوند را با اصول مسلمه ثابت کرد یعنی با قرآن و سنت، آن هم برای کسی که نه قرآن را قبول دارد و نه اصل وحی را؟

تا اینجا فرق بین فلسفه و کلام روشن شد و اینکه اشکال کردند فلسفه مطابق با دین نیست و کلام مطابق با دین است، نیز روشن شد. اکنون به آخرین قسمت از اشکال می پردازیم.

پاسخ قسمت سوم از اشکال هشتم:

گفته شد در کلام و فلسفه اشتباهاتی هست، لذا برخی چون از این راه ها وارد شدند، منحرف گشته و عقاید باطلی ارائه دادند!

کسی که مبادی یک رشته ای برای او مشخص نشده، حق شرکت در آن بحث را ندارد و اگر خدای نا کرده وارد شد و مطلب را خوب درک نکرد و بد فهمید، روز قیامت مسئول است و باید جوابگو باشد.

آنهاست که کتابهای فلسفی را تألیف کرده اند در آغاز و پایان کتابهایشان تذکر دادند که این مسائل را با همه کس در میان نگذارید. این سینا می گوید: «من می گویم، بخل بورزید و این مسائل را به هر کس نگوئید». در آخر «اشارات» هم این سفارش را تکرار می کند و می گوید: «مسائل عقلی پیچیده را در اختیار هر کس قرار ندهید و گرنه بین من و شما خدا حکم خواهد بود.»

آری! مسائل عقلی چیزی نیست که در دسترس هر کس قرار گیرد چون این مسائل از حس و تجربه و مشاهدات دور است و لذا در توان هر کس نیست که در این راه پر پیچ و خم وارد شود. ولی اگر کسی وارد این میدان خطرناک شد و مطالب را خوب نفهمید و منحرف شد، دلیل بدی این علم نیست و نخواهد بود. مگر در بهترین و مقدس ترین مراجع فقه و اصول ما، بدترین شاگردها تربیت نشدند که مذهبانی همچون باب و بها را آوردند؟! مگر گناه آنان بگردن آن مراجع عالیقدر و یا حوزه های مقدس علمی است؟ اگر انسان با یک سلامت نفس و عقلی وارد نشود، در هر رشته ای خواهد قدم بگذارد زیانبار است.

بشاید این، انسانهای آزاد اندیشی که میل دارند محقق باشند نه مقلد، نباید آنها را بهراس درآورد که از این علم پرمفعت دوری جویند! اگر اشتباهات و انحرافات در برخی افراد چه از سلسله عرفا و متصوفه و چه از حکما و فلاسفه پیدا شد دلیل بدی عرفان و فلسفه نیست و چه بسا بدتر از آنها در دیگر رشته ها پیدا شده اند، وانگهی بدی رونده، کاری به بدی راه ندارد. والسلام

۱- جدل به معنی جدال باطل نیست که در قرآن نکوهش شده است. جدل عبارت است از مقدمات مسلمه ای که طرفین قبول دارند و حول آن محور بحث می کنند. یکی اثبات می کند و دیگری نفی می نماید، پس اگر قیاس، مرتکب از مقدماتی شد که طرفین پذیرفته اند، آن را جدل می گویند.

۲- تراشیدن سر در زمان جاهلیت بزرگترین اهانت و تحقیر به حساب می آمد و لذا سر تراشیدن برای آنان غیر

ممکن بود ولی پیامبر اکرم «ص» آنان را وادار کرد که در مراسم حج، سر خود تواضعاً لله بترانند و غرور خود را در پای محسوب حقیقی بریزند. و در اینجا هم آن مرد ملحد میخواهد بگوید که امام صادق «ع» فرزند کسی است که این مردم جاهلی را آنقدر رام کرد و غرور آنها را پائین کشید که حاضر شدند سر خود را برای اطاعت امر او، در برابر خداوند بترانند.

دنباله انسداد عروق خونی انسداد سیاهرگها

سیاهرگهای بدن انسان معمولاً ناگهان مسدود می شود و مسدود شدن تدریجی سیاهرگها تقریباً وجود ندارد.

علل: ۱- استراحت در بستر بمدت طولانی یا نشستن در روی صندلی به مدت طولانی می توانند سبب رکود خون در وریدها شده و سبب لخته شدن خون و بسته شدن وریدها شوند.

۲- سرطانهای پانکراس، ریه، سیستم گوارش ممکن است سبب ایجاد لخته در وریدها شوند.

۳- تجویز استروژنها بشکل مصرف قرص های جلوگیری از حاملگی سبب ایجاد لخته در وریدها می شود.

۴- بیماریهای خونی. ۷- تجویز داروهای داخل وریدی.

۵- بعد از وضع حمل. ۸- قرار دادن سوزنها و لوله های داخل وریدی.

۶- بیماران فلج. ۹- ضربه.

علائم: انسداد وریدی که معمولاً در پاها ایجاد می شود با علائم ذیل تظاهر می کنند:

۱- درد در محل تشکیل لخته که با حرکات پا شدت می یابد.

۲- گرم بودن عضوی که لخته در آن تشکیل شده است.

۳- قطور شدن عضو مربوطه.

درمان: مصرف داروهای ضد انعقادی و به اندازه و بالا قرار دادن عضو مبتلی و استراحت مطلق در بستر، راههای درمانی توصیه شده می باشند.

پیشگیری:

۱- عدم استفاده از قرص های جلوگیری از حاملگی.

۲- عدم استراحت بمدت طولانی در بستر و روی صندلی در مسافرتها طولانی.

۳- تشخیص و درمان زودرس سرطانهای ریه، پانکراس، و دستگاه گوارش.

۴- مواظبتهای لازم بعد از وضع حمل و در تجویزهای داخل وریدی و بیماران مبتلا به فلج.

در صورت عدم توجه به نکات فوق ممکن است لخته های داخل وریدی بطرف قلب حرکت کند. و در ریه جایگزین شود و ایجاد انسداد عروق ریه نماید.

انسداد عروق ریه سبب تنگی نفس، تند زدن قلب و غلظت خونی و در موارد شدید سقوط فشار خون و مرگ خواهد شد.